



محمد علی بیگی

دبیر گروه اندیشه

تاریخ اگر با ما ربط و نسبیتی برقرار نکند، چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ تاریخ قدسی-چنانکه میرچا ایلیاده و دیگران نشان داده‌اند- می‌تواند با اعتقاد و عمل و سیاست و سایر شئون حیاتی ما مربوط شود و بلکه مانند قصص انبیا و اولیای دین، مرجعی برای فهم و تفسیر رخدادهای جاری باشد. تاریخ که به یک معنی توالی وقایع است گاه شأن قدسی نیز دارد و آنگاه است که ربطی و ثبِق با فهم و عمل ما پیدا می‌کند. لازم است که بدانیم تاریخ را چه در معنای علمی آن و چه در نسبت با تاریخ قدسی- چگونه می‌توان و باید فهمید.

استاد جعفریان در کتاب «تاملی در نهضت عاشورا» متذکر مسواری بوده‌اند که در آن‌ها شئون حیاتی ما به واقعه کربلا اتصال جدی پیدا کرده است. البته ایشان متذکر محدودیت‌های علم تاریخ نیز هستند و فهم تاریخ را غیر از «منبع پژوهی» و مستلزم بحث دانسته‌اند، دشواری‌ها را تذکر داده‌به بعضی مسائل شایسته تحقیق علمی هم اشاره کرده‌اند. به عبارتی این کتاب ایشان علاوه بر آنکه مشتمل بر یک مقتل به روایت خودشان و یک مقتل دیگر- از حصین بن عبدالرحمان سلمی کوفی و کارهایی در منبع پژوهی و... است، طرح اجمالی مشغله‌های فکری ایشان راجع به واقعه کربلا نیز هست که اغلب هنوز محتاج کار علمی اندو سعی ایشان نیز برداشتن قدم‌هایی بوده است.

کتاب «تاملی در نهضت عاشورا» از دکتر رسول جعفریان عضو هیات علمی دانشگاه تهران اخیرا با ویرایشی جدید و همراه با اضافاتی تجدید چاپ شده است. با ایشان راجع به این کتاب و بحث‌هایی که در آن به اجمال طرح شده و تفصیل نیافته، گفت‌وگوی مکتوبی داشتیم که از نظر می‌گذرانید.

۱۱۱

گرچه در کتاب گفته‌اید تعلق مذهبی‌تان، در حد بعضی ترکیبات و کلمات، مؤثر است، ولی مدام متذکر شأن قدسی یا حتی سیاسی عاشورا هم هستید و حتی در عنوان کتاب «نهضت» آورده‌اید که آشکارا تعبیری مربوط به تفسیر سیاسی از آن است. شما به چه وجهی از عاشورا پرداخته‌اید؟

زمانی که می‌خواهید کسی را تحلیل کنید، انظر من، باید خاستگاه‌های فکری او را از هر نظر توجه داشته باشید. آدم‌ها غالباً «ترکیبی» هستند. این مساله حداقل در جامعه ما، در فرهنگ ما، در آنچه امروزه در میان ما جاری است، یک امر مسلم است. آدم‌ها از یک زاویه روشنگرند، از یک زاویه آدم‌های عارف‌مسلك، گاهی بسیار متدین که نوع نگاه دین‌ورزانه‌شان در بسیاری از افکارشان ساری است. اگر فلسفه هم خوانده باشند، بسته به اینکه فلسفه ارسطو خوانده باشند یا افلاطون یا افولطین، و آن هم در وجودشان جایی به‌خود اختصاص داده باشد، روی افکارشان و شیوه کارشان اثر دارد. بنده هم همان‌طور هستم و فرقی با دیگران ندارم. این را در دو دستر می‌توانید تصور کنید. اولاً ماهیت این قبیل افکار که شما مثلاً تاریخ می‌خوانید، یا تاریخ قدسی یعنی دوره پیامبران و امامان را می‌خوانید، یا متن‌های عرفانی و حتی مهم‌تر ادبی را مرور می‌کنید، مهم است. یکی هم در بستر وجودی خود این افراد که مثل آینه، این متون و افکار در نفس آنها انعکاس می‌یابد. ببینید، علامه طباطبائی یک فیلسوف است، وقتی تفسیر آیات را می‌نویسد، در بسیاری از مواقع فیلسوفانه می‌نویسد، اما خیلی‌ها می‌گویند او گاهی دربرابر یک حدیث، تحلیل‌های عقلی را کنار می‌گذارد. حداقل، آنها را سر جای خود و اخیراً واحداث را هم سرجای خود بحث می‌کند. حقیقت این است که کربلا برای ما، نه فقط دووجهی بلکه چندوجهی است. بله، آنچه ما در تواریخ داریم، بسلسله حوادث تاریخی است که اتفاق افتاده و یک حادثه‌ای را به‌نام کربلا شکل داده است. انظر تاریخی، شاید قتل عام‌های زیادی در تاریخ به این سبک و سباقی رخ داده باشد، اما وقتی ما وجه دیگری از وجودمان را مضمیمه می‌کنیم، [دیگر] این را نمی‌گوییم، بلکه مثل محتشم به این حادثه می‌نگریم. برای اینکه انظر ما، آدم‌هایی که در کربلا بوده‌اند، امام حسین‌سی و علی اکبر و حضرت ابوالفضل علیهم‌السلام، آدم‌های عادی نبودند. در اینجا، ترکیب رخ می‌دهد و وقتی ما کتابی در این باره می‌نویسیم، تمام این وجوه را در آن دخالت می‌دهیم. هرچه من بخواهم در مقابل این ترکیب مقاومت کنم، باز نمی‌شود. بهترین حالتش این است که حواسم باشد وقتی اثر تاریخی می‌نویسم، بدانم که دارم تاریخ می‌خوانم و می‌نویسم و وقتی دارم درباره‌شأن قدسی کربلا حرف می‌زنم، حواسم باشد اینجا دیگر کار تاریخی به‌معنای معمول نمی‌کنم. اشکال خیلی‌هاست که در وقتی روضه‌های بی‌اصل را هم می‌خوانند، فکری می‌کنند درحال مرور بر تواریخ واقعی هستند. گاهی خودآیند توجه دارند، اما مخاطب‌شان توجه به این جهت ندارد که این هم منشا فاجعه در رواج داستان‌ها میان مردم است. من یک‌تکته دیگر راه بگویم؛ این چندوجهی بودن، همیشه این سوال پنهان را در خود دارد که کدامیک از این وجوه، وجه غالب و صورت خارجی کار است؟ جواب ساده این است که برای هر شخصی، یکی از این وجوه غالب است. اما [از طرفی دیگر و بلکه مهم‌تر] سؤال من این است که در تمامیت فرهنگ امروزین ایران، یعنی همان فرهنگ ایران صفوی به این طرف که متکی به فرهنگ شیعی پیش از آن است، کدامیک از این وجوه غلبه دارد؟ البته صفوی را برای جنبه تشیع اش می‌گویم، و الا در ایران افکار فلهلویون قدیم، تا آنچه بعد از اسلام به ایران آمده، فلسفه‌های ایرانی، ادبیات فارسی و غیره، همه در شکل دهی به این فرهنگ- که شما عرفانی فکر کنید، یا ادبی یا علمی یا فلسفی- مهم هستند. سوال این است که اگر بخواهید بین

تاریخ را با ما ربط و نسبیتی برقرار نکند، چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ تاریخ قدسی-چنانکه میرچا ایلیاده و دیگران نشان داده‌اند- می‌تواند با اعتقاد و عمل و سیاست

و سایر شئون حیاتی ما مربوط شود و بلکه مانند قصص انبیا و اولیای دین، مرجعی برای فهم و تفسیر رخدادهای جاری باشد. تاریخ که به یک معنی توالی وقایع است گاه شأن قدسی نیز دارد و آنگاه است که ربطی و ثبِق با فهم و عمل ما پیدا می‌کند. لازم است که بدانیم تاریخ را چه در معنای علمی آن و چه در نسبت با تاریخ قدسی- چگونه می‌توان و باید فهمید.

مدل تفکر عربی، یونانی و ایرانی تفاوت بگذارید، وجه تفکر ایرانی را کدامیک می‌دانید؟ اینها در فهم تاریخ هم مهم است. برای مثال، ما ایرانی‌ها، تاریخ را داستانی می‌فهمیم یا علمی؟ به کدام یک علاقه بیشتری داریم؟ اینجا باید نشست- و بحث کرد و جواب را به‌دست آورد که جنس عقلانیت ایرانی از کدام نوع است. فارغ از اینکه جواب چه باشد، طرف دیگرش این است که «مردم از ما چه می‌خواهند؟ عامه مردم به چه وجهی تمایل دارند؟ مردم عادی، مخاطبان رسانه‌ها، در مساجد، حکومت و دولت که نهادهایی را در اختیار دارد و امکانات در آنها هست، آنها کدامیک از این وجوه را از ما می‌خواهند. کدام امام حسین(ع) را. این هم نکته دیگری است که مهم است. شما از رسم زمانه نمی‌توانید زیاد دور بمانید، چون انگشت‌نمایی شوید. گاهی وازنگاهی، خودتان هم جزء آنها هستید و وقتی حتی پای روضه‌های نامعتبر یا غلط هم نشست‌اید، گریه می‌کنید. اینجا دیگر نمی‌شود کار زیادی کرد. شما هم یکی از همین ماهی‌هایی هستید که در این آب شنا می‌کنند و مطابق جریان آب پیش می‌روید و نمی‌توانید برگردید.

چرا نوشته‌اید که نیازمند «شناخت نهضت عاشورا» و «تفسیر مجددش» هستید؟

بنده از یک زاویه، به دو ملاحظه این مطلب را درباره عاشورا می‌گویم. یکی از این جهت که کربلا برای یک عضو جامعه شیعی، منبعی برای دریافت‌های دینی، اخلاقی و ارزشی است. یک برگی از تاریخ است که برای شخص، مقدس است و به‌طور مدام او را تغذیه فکری می‌کند. اینجا و از این نگاه، از بنده- به‌اعتبار یک فردی که عضو این جامعه است- این را بپذیرید که رویداد عاشورا یک رویداد عادی تاریخی نیست، یک اتفاق قدسی است. بخشی از تاریخ مذهبی ماست. چرا شما باید هر روز چندصفحه‌ای از قرآن را بخوانید و روی آن تامل کنید؟ برای اینکه به شما گفته می‌شود تامل در آن و حتی نفس مرور کردن بر آن ثواب دارد. وقتی چیزی مقدس شد، دعا‌های داود باشد یا اشعار فلان عارف که برای فلان گروه از صوفیه مهم است، آن وقت یک وجه قدسی پیدا می‌کند. درباره روضه خوانی عاشورا هم همین‌طور است. احادیث زیادی موبد این معنا نقل شده است. علامه طباطبائی- به‌نقل از آقای علوی بروجردی- می‌گوید دوست دارم در قیامت، بیتی از شعر ایرج میرزا را که در باره علی اکبر(ع) گفته به من بدهند و من المیزان را به او بدهم. این نگاه و قرائت، هم منبع معنوت برای این شخص است که این معتقدات را دارد و هم سبب الهام گرفتن از آن تعبایر و آن روضه‌ها و آن تاریخ مذهبی. اما از وجهی دیگر، تفسیر مجدد، به‌لحاظ تنوعی است که در برداشت از این قبیل رویدادهای تاریخی وجود دارد. در حقیقت، هنوز آدمی نمی‌داند چرا این قدر می‌شود از تاریخ برداشته‌های متنوع داشت. واقعیت این‌طور است یا تفسیرهایی ما با پیش‌فرض‌های ما؟ از تاریخ مثل سیاست است. یک وقتی آقای شفیع کذکنی گفته‌بود: «درباره سیاستمدار نمی‌شود قضاوت‌رور کرد، باید تاریخ او بگذرد تا آدم بتواند درباره او قضاوت کند.» اگر تاریخ سیاسی را به‌نوعی شبیه این قضاوت درباره سیاستمداران بدانیم، لازم است تاریخ و زمان رویداد تاریخی زمانش بگذرد تا بتوانیم درباره آن قضاوت کنیم. من می‌خواهم بفازم یک که در هر قرنی یا هر چند قرنی، قضاوت تاریخی ما نسبت به یک رویداد تاریخی مثل کربلا یا مشروطه تغییر می‌کند. مخصوصاً اگر رویداد حساسی باشد. خوب این به‌نوعی معنایش همین است که ما نیازمند تفسیر مجدد آن هستیم. این نوع وقایع، مثل درختی است که در وجود ما کاشته می‌شود و فهم آن بسته به زمینه‌ها و آب و خاکی است که در آن می‌روید. انسوی دیگر، اینکه اطلاعات تاریخی ما به مرور بیشتر می‌شود، درک اجتماعی و سیاسی ما- امیدواریم- بهتر می‌شود و ما روشن‌تر می‌توانیم آن را تفسیر کنیم. اتفاقا من این را درباره عاشورا بگویم، تحلیل‌های خاصی از همان روز اول کسانی که ما را تحت تعلیم قرار می‌دهند، برای ما ارائه می‌کنند، اما اندکی بعد و به‌محض اینکه ما کتاب دست‌بگیریم و بخوانیم، دیدمان عوض می‌شود. یعنی خیلی اوقات و برای خیلی‌ها این اتفاق می‌افتد. الان شما از بنده نپرسید که سازوکار این عوض شدن چیست، بلکه ببینید چه اتفاقی در خارج افتاده است. ما بارها تحلیل‌های مختلفی از عاشورا داشته‌ایم. این عواملی که گفتم همه نقش دارند. هم آب و خاک کار عوض شده و هم کلی متن قدیمی و جدید بر دانش

تفسیر هجرتان

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با رسول جعفریان راجع به عاشوراشناسی و کتاب «تأملی در نهضت عاشورا»

خیلی دشوار است که بتوانیم از قیام کربلا، یک انقلاب مشروطه در آوریم



افزوده است. در همین صدسال گذشته، چندین تفسیر متنوع از عاشورا داشته‌ایم. اتفاقا همه اینها هم مستندات مهمی دارد. حالا شما از هر زاویه‌ای که بخواهید این را تحلیل کنید، از نظر معرفتی یا حتی رویکرد‌های سیاسی-اجتماعی و تحت‌تأثیر اپیدئولوژی‌های حاکم بر ما، از جهت روانی در شرایطی که گیر کرده‌ایم و گرفتار شده‌ایم، همه اینها، در بازتفسیر ما از عاشورا مهم بوده است. گاهی رهبران خاصی، نگرش‌هایی را برای دهه حاکم کرده‌اند و وقتی رفته‌اند و دیگری آمده، نوع نگاه عوض شده است. قدرت هم تأثیر مهمی در این تنوع فهم داشته است. این را برای این عرض کردم که این بازتفسیر، در اینجا به‌عنوان یک واقعیت است و ما هم بخشی از همان افرادی هستیم که این واقعیت روی ما محقق شده و می‌شود و طبعاً خارج از آن نیستیم.

در مقدمه آورده‌اید که در مواردی دیده‌تان تغییر کرده است. می‌شود بفرمایید آن چه مواردی است؟

به‌طور کلی، می‌توانم تحولات بزرگ تاریخ را به دو دسته تقسیم کنم؛ آنها که هزاران بار توسط دیگران بازتفسیر می‌شوند، چون به‌هر دلیل مهم هستند، و آنها که خیلی کسی دنبال تفسیر آنها نیست و چندان بازتفسیر نمی‌شوند. این تقسیم‌بندی البته به خیلی از امور بستگی دارد. در تحولات دوره اسلامی، شاید بشود گفت «کربلا» و در دوره معاصر، از «مشروطه» می‌شود مثال زد. بخشی از عوض شدن نگاه‌های بنده، ریشه در همین بازتفسیرها دارد. من هم مثل همه کسانی که با تاریخ سروکار دارند و در عین حال در آنها به جست‌وجوی اندیشه‌هایی برای امروز هستند، گرفتار این بازتفسیری هستم. البته حالا که حوادث را دو قسم کردم، بهتر است بگویم آدم‌ها هم در این زمینه دو قسمت می‌شوند؛ گروهی که خیلی دگم همان حرفی را که روز اول زده‌اند تا آخر تکرار می‌کنند و عوض شدن را به‌هر دلیل، وهن خود می‌دانند. اینها ممکن است یک روضه‌خوان باشند که شغل‌شان بازکردن تحولاتی است که باید آشک مردم را درآورد، یا برای خدا و پشست‌یاباری کمک‌هزینه‌ای که می‌گیرند، ممکن است آدم‌های سیاسی‌ای هم باشند که اصلاً دوست ندارند تغییر کنند. اینها ریشه‌در شخصیت‌شناسی آنها می‌تواند داشته‌باشد، و الا دانش انسانی با افزایش مطالعات آدمی و عوامل دیگر می‌تواند درحال تغییر باشد. بنده زمانی دوست داشتم حتی فیلم‌های سینمایی، همان مَر تاریخ باشد، اما بعدها متوجه شدم اصلاً آن وقت معنای

از فصل «چند نکته در باب میراث مکتوب» این نتیجه‌عاید می‌شود که به‌رغم تلاش‌ها هنوز تاریخ قابل‌اعتنایی از عاشورا نداریم، گرچه منابع خوب و سنت تاریخ‌نویسی برجسته داریم. مگر از تاریخ عاشورا چه می‌خواهیم که چنین «تاریخ قابل‌اعتنا»ی برای‌لام پیدا؟ کلیات متفق‌علیهی داریم که اصل ماجرا را تا حد قابل توجهی روشن کرده است دیگر.

در سال‌های گذشته، چندین کتاب به‌عنوان مجموع اخبار کربلا منتشر شده است. در واقع، خیلی قدم‌های مهمی برداشته شده است. به‌نظرم بازنویسی تاریخ کربلا براساس متون متقدم از شیخ عباس قمی شروع شد. «نفس المهموم» بر این اساس نوشته شد؛ کتابی که مرحوم شعرانی ترجمه کرد. تحقیق تاریخی‌روی وقایع عاشورا را صالحی نجف‌آبادی هم تقویت کرد. او به‌دنبال اهداف خودش برای تحلیل کربلا بود، اما مجبور بود متون را زیور کند. حاشیه‌کار او این بود که بحث «راجع به منابع» مهم است. مخالفان و ناقضان هم در واقع این روش را دنبال کردند. البته جوّ عاطفی و سیاسی در تحلیل کربلا روی خیلی‌ای از کتاب‌های دهه پیش از انقلاب [مؤثر] بود، اما هیچ کدام از نظر منبع‌نگاری به مسأله توجه نکردند. بعد از انقلاب، با کاری که روی مقتل ابومخنف شد، متن مقتل او که از طبری جدا شد و مستقل‌تر منتشر شد، این‌روش به‌پیش رفت. به‌تدریج، بحث منبع‌شناسی در رشته‌های تاریخ در قم و دیگر نقاط کشور اهمیت یافت. کتاب‌های تازه‌ای هم از قرن سوم درباره امام حسین(ع) منتشر شد که بخش ویژه‌ای از «طبقات ابن‌سعد» و «انساب‌الاشرف» بود. یک وقتی، گروهی نشستند و کتاب تاریخ امام حسین(ع) را نوشتند و این کار در آموزش و پرورش انجام شد. بیست‌و‌اندی جلد شد. کار خوبی بود. البته مانند بقیه موارد، دید افسرد مهم بود. اینها اخباری از منابع ضعیف را هم آوردند. برخی دوست دارند به کتاب‌هایی مانند «لهوف» و حتی «ناسخ‌التواریخ» اطمینان کنند. با این حال، همین که از قدیمی‌ترین متون شروع کردند و جلو آمدند، جالب توجه بود. در این زمینه، چندین کار دیگر هم شد. دارالحدیث زیر نظر آقای ری‌شهری، یک کار چندجلدی و یک خلاصه تک‌جلدی منتشر کرد. آقای طیبسی با گروه دیگری کتابی در گردآوری رویدادها بر اساس متون کهن به بعد منتشر کردند و آقای پیش‌سویی هم در موسسه امام خمینی(ره) در قم، کتابی با عنوان «مقتل جامع سیدالشهدا» منتشر کردند که باز از همین نگاه است. از نظر نقد منابع، کارهای دیگری هم توسط آقای محمداسفندیاری، صحتی سردرودی، عبدالله حسینی و مصطفی صادقی منتشر شد. اینها بیشتر تحت‌تأثیر بحث تعریفات عاشورا بودند که مرحوم آبتی مطرح کرد، آقای مطهری ادامه داد و بعد از انقلاب اینها بر اساس منبع‌شناسی، آن را دنبال کردند. بنده هم

@farhikhtegandaily

 فرهنگستان
 WWW.FDN.IR



مختصری در این باره نوشته‌ام. به‌هر حال، این سیر را که شما نگاه

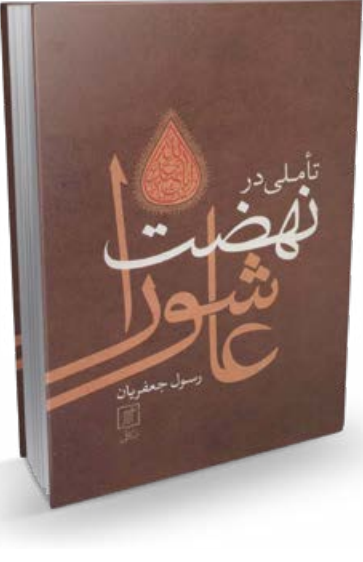
بکنید، نتیجه‌اش همین شده است که امروزه می‌فرمایید خوب ما یک «متفق‌علیهی» درباره کربلا داریم، این را می‌شد اوایل دهه ۵۰ هم گفت. اما حالا خیلی بهتر گفته‌می‌شود. به‌نظرم، این مسیر هنوز نیاز به پیامش دارد. ما هنوز روش‌های علمی درستی در شناخت اسناد و منابع تاریخی نداریم. اگر این مسیر از نظر علمی درست پیش برود، اتفاقات تاریخی هم در این باره خواهد افتاد. البته این روش‌ها فقط برای تاریخ عاشورا نیست، بلکه منابع تاریخ اسلام روش‌های خاص خود را برای پژوهش‌های بیشتر می‌طلبد و عاشورا هم بخشی از این تاریخ است؛ بخشی که ما توجه بیشتری به آن داریم.

در جایی از کتاب آمده که فصل و تقریر معصوم چندان در استنباط فقهی مورد توجه نیست. با این حال گویا بنا دارید که بانسنان دادن ضرورت آن «تاریخ قابل‌اعتنا» یا ادای سهم در تدوین آن، به استنباط فقهی از عاشورا مدد برسانید. خصوصاً از این جهت که ذکر کرده‌اید استنباط‌های فقهی از متن تاریخ خوب است که جایگزین استفاده‌های مفرضانه و جاهلانه شود.

یک بحثی که در سال‌های اخیر مطرح شده همین عاشورا و فقه است. چندین مقاله و بحث در این باره نوشته شده است. اما توجه بنده به این جهت، از این زاویه بود که می‌دیدم ما در طول چند دهه گذشته، سعی کرده‌ایم برخی از احکام شرعی را از کربلا به‌دست آوریم. این کار به‌شکل‌های خیلی ساده توسط منبری‌ها، گاهی توسط برخی از نویسندگان حوزوی قبل از انقلاب و بعد از آن، و گاهی در سطوح بالاتر ما بوده است. به‌نظرم از دوره مشروطه استفاده‌های سیاسی از عاشورا شروع شد، اما کلید این کار در بحث‌های حکومت اسلامی مطرح شد. اخوانی‌ها و بعد در ایران طرفداران آنها، مسأله حکومت را مطرح کردند. در فقه شیعه هم بحث ولایت‌فقیه بود، اما از زمانی که طرح شده بود، هیچ‌وقت کاری به عاشورا نداشت. یک پیوندی بین افکار اخوانی‌ها در باب حکومت اسلامی و بحث ولایت‌فقیه وجود. این در دهه ۴۰ بود. فدائیان اسلام، در دهه ۳۰، اخوانی‌ها بودند و در کتاب حکومت اسلامی خود، اسمی از بحث فقهی «ولایت» نداشتند. حتی برخی از علمای حوزوی هم در آستانه انقلاب همین نظریه را داشتند، اما به‌رحال در دهه ۴۰ این دو مسأله به‌هم گره خورد. قلمداران هم که اخوانی بود، بحثی درباره حکومت اسلامی نداشت، اما کاری به ولایت‌فقیه نداشت. جلد دوم کتاب اوسال ۵۸ منتشر شد. همه اینها کاری به عاشورا نداشتند، مگر مرحوم صالحی نجف‌آبادی که بحث ولایت‌فقیه را به بحث‌های اخلاقی پیوند زد. برخی دیگر از انقلابی‌ها، مثل شریعتی و دیگران مثل هاشمی‌نژاد، سعی می‌کردند از شهادت امام حسین(ع)، یک حکم فقهی استخراج کنند. گاهی در شکل امر به‌معروف و نهی از منکر، گاهی هم نوعی فدا شدن شرعی برای حفظ دین، به این معنا که راهی جز این برای حفظ دین نبوده است. بعد از انقلاب، مثلاً‌های تاریخی برای استفاده‌های سیاسی بیشتر شد. این طلحه است، آن زبیر است. اینها چیزهایی بود که خود ما هم گاهی در نوشته‌های سیاسی یا روزنامه‌ای مطرح می‌کردیم. اما هرچه جلوتر آمدیم، من فکر کردم این مسأله یک مشکلاتی دارد. از یک فقه، از عاشورا بحث شده است؟ فتم و جست‌وجو کردم، و جز در بحث «تهلکه» که تازه عکس آن چیزی بود که ما می‌خواستیم- چیزی نیافتم. یک بحثی مطرح شد که آیا فقها از «فقیه فی‌واقعه» حکم فقهی در آورده‌اند؟ دیدم خیر، چنین نیست. فقها برای حجت قرار دادن تقریر و فعل معصوم، شرایطی دارند. حتی این شرایط درباره قول هم هست که باید شرایط استنباط یک حکم حقوقی فقهی کامل را داشته باشد. در هر حال، من حس کردم در این چند دهه، ما تاریخ اسلام و به‌خصوص عاشورا را از جهات مختلف ستمسک صدور احکام سیاسی و تطبیق‌های خودمان کرده‌ایم. عجیب بود که در رویداد‌های یک دهنه قبل، دو طرف از کار‌های می‌کردند. زمان شاه، مبارزین حکومت را بزیدی می‌دانستند، اما بعد از آن هر دو طرف، دیگری را به این قبیل اتهامات متهم می‌کردند و از تاریخ استفاده‌های شرعی می‌کردند. من البته آنجا گفتم که فهم تاریخی به‌خصوص درباره تاریخ فقه، کمک زیادی به استنباط‌های فقهی می‌کند. مخصوصاً در تاریخ اسلام که فقه برگرفته از عمل رسول‌الله و امامان و اوصای درستی صحابه است. اینها تبدیل به سنت‌های شرعی و عرفی شده و دانشن تاریخ آنها مهم است، اما خود تاریخ بدون مقدمات نمی‌تواند استفاده شود.

فقه، نظام خود را دارد. علم اصول برای همین کار درست شده و برای همین است که در متون فقهی، از عاشورا و حتی بخش‌های زیادی از اخباری که در منابع به‌عنوان سیره آمده، برای استنباط حکم شرعی، استفاده نشده است. کتاب‌های تاریخی، راه خود، و کتاب‌های فقهی راه خود را رفته‌اند. البته زمانی عده‌ای می‌گفتند این اشتباهی بوده که صورت گرفته و باید فقه از تاریخ استفاده کند، اما به‌نظرم آنها حرف‌های شعاری بود. فقهای ما که حقوق‌دانان فهمیده‌ای بودند، اصلاً به این مسور توجه نکردند. هم تواریخ را ضعیف‌تر از آن می‌دانستند که بخواهند به مسائل آن استدلال کنند و هم اینکه این نقل‌ها و رویدادها شرایط لازم برای استنباط حکم فقهی را نداشت. البته فقهای سنی بیشتر این کار را کرده‌اند، اما در شیعه کمتر این اتفاق افتاده است. این اواخر، فقهای جوان داعش مرتب به نقل‌های تاریخی برای صدور احکام فقهی استدلال می‌کردند و زمینه کشتن مردم را فراهم می‌کردند و هیچ احتیاطی در خون‌ریزی نداشتند. در یک دوره، ما هم شبیه این مشکلات را داشتیم که کسی روی منبر با استفاده‌های تاریخی علیه این‌و آن حرف می‌زد و حالا هم می‌زنند. به‌نظرم، ما خیلی باید احتیاط کنیم. اتفاقاً می‌خواهم بگویم بهتر است اینها تاریخ استناد فقها را به رویدادهای عاشورا ببینند تا بدانند که مطلقاً فقها دنبال این مطالب نرفته‌اند. اصلاً نقلی آنها از عاشورا چیز دیگری بود. این را می‌شود با خواندن کتاب‌های قدیمی‌تر دانست.

ادامه در صفحه ۱۴



درام و فیلم را نمی‌فهمیدم. یک وقتی، در نقل وقایع عاشورا اصرار داشتم که همگان باید عین تاریخ را بگویند، بعدها متوجه شدم منبر و داستان‌نویسی برای کربلا و تعزیه و نقاشی‌های مربوط به امام حسین(ع)، همه هنر است و من بیخود انتظار دارم که همه روی مَر تاریخ حرکت کنند. یک وقتی باز دیدم که شغل مداحی در برخی از موارد آلت دست سیاست شده و کسانی با درآمیختن کربلا و روضه‌ها با بعضی مسائل روز، دنبال اهداف سیاسی هستند، آن وقت، در این باره هشدار دادم که این مسیر کار درستی نیست و به‌عکس زمانی که از مداحان ستایش می‌کردم، در این مرحله از روش آنها و مداحلات سیاسی‌شان و سوء‌استفاده‌ها از احساسات